

شیخ احمد نخلی جامع بود میان علم ظاهر و باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علماء شریعه دریافت و ذوق  
از محبوب زحمه روحی و عبادت سقاقت و میر کلان بلخی پوشیده و حدیث از بابلی و شیخ عیسی مغربی و طبقه ایشان  
روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصالح و محبت علم و التزام صحبت  
علاء و اعتقاد مشایخ و تثبت بر اعمال و شغال ایشان منصف بود و شهرت ببرکت و استجابت دعوات  
عرضه کنی از عیان که مفضل بود در حقه انبلی و در اجازت طریقه خلوتیه بود از شیخ عیسی بن کنان خلوتی و سیل  
دلش بطریقه نقشبندی بود بدین منوره رفت بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هذ  
سجاده الشیخ تاج اجلس علیها گفت در تم که اشارت بطریقه نقشبندیست و اجازت است بران

عبدالدین عالم بصری عالم بود امیای بسیاری از کتب حدیث گردانیدند و سنه امام احمد است نیز در کتب بود  
که بر وجه ارتش نسخ کامل از آن یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزان قدیم اجزاء و اطراف آن جمع  
کرد و از آنهمه یک نسخه نوشت و آنرا صحیح کرد و اصل ساخت و هم صحیح کتب سنده از اصول پیدا شد بر بخاری  
شرحی دارد مسمی بصیاری الساری که بسبب صنعت پیری اتمام آن نتوانست چه عمر بروایت کتب حدیث مرده  
و بحثا گذرانید و با بجهت حقیقت حافظ درین زمانه متاخروی بود و هیچ وقت غالی نبود از درس با نکادت یا  
نماز یا سخن ضروری زد یا بخاری را در جوف کعبه معظمه ختم کرد و در احمد را نیز سر مبارک نوی در سجده شریفین  
در پناه و شش روز بخواند عمری طویل یافت و آنهم در مرضیات الهی گذشت و تا آخر عمر با غیر عقل و حفظ صحبت  
سواس منصف بود الا ساسمه که فی الجمله فتور یافته بود در آخر عمر شیخ عبدالدین مغربی کتب سنده را بر وی گذرانید  
و اکثر اهل کتب آن بروی کردند هر در کمال از دنیا بر رفت

شیخ ابو بلال هر مدنی فرزند سعادت بسیار هم کردی است و شیخ احمدیث ثابونی اندک حدیث دلبوی خرقه از  
پدر پنداشت مید و پدر زبان او اجازت از بزرگان بسیار گرفت کتب عربیه از سعید مغربی و سعید بن زمان خود بود  
حاصل کرده و قد شافعی از حلی طولونی مصری و مستقول از غیر باشی که از مشایخ بصریان روم بود و علم حدیث  
از والد خود برگرفت بعد از حسن عجمی و احمد نخلی و شیخ عبدالدین بصری و بر ذی سنده احمد در اقل از دونه  
شنید و از وارین مرین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را از شیخ عبدالدین بصری روایت کرد  
و بسین واسطه کتب شیخ عبدالحق دلبوی را از سیالکوٹی سنده گرفت و با بجهت منصف بود و بیخاست سنده  
و بجهت ادراک و اشتغال در علم نبودند که در ادنی مراجعت تا نامل و افی نگردی و تسبیح کتب نمود

جواب نداری و رقیق القلب بود چون احادیث رقاق خواندی چشم پر آب کردی و در لباس و جز آن هیچ  
 تکلف نه داشت در انسان العین نوشته در شانها و قرات صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث و تفصیلات  
 گفت اینها از آن است که حقیقت آنحضرت صلوات بر نهایت جمعیت است و از فرط جمعیت اخلاص را جمع میتوان کرد  
 او کما قال و این کلمه شوق دارد بر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعضی ایشان با بعضی نقاری  
 و این نقار در تباعان نفوز میکنند گفت من از احکار صوفیه بغایت می ترسم و هر چند بعضی اسلاف من با بعضی  
 نقاری داشته باشند من هیچگونه با آن بعضی گران خاطر نمی باشم بلکه گفته که شیخ محی الدین بن عربی درین باب  
 و سیتی عجیب فرموده است و باب الوصیة را از فتوحات که کلمه صنعت بود بر آورده اند و آن صحبت خوانند  
 ما حملش آفت که شیخ گفته با شخصی عداوت داشتم بجهت آنکه طعن میکرد در شیخ ابو بدین مغربی و گفت جلی  
 بصیرة مننه روزی آنحضرت صلوات بر او باد دیدم گویا می فریاد میکرد ابغضت فلانا گفتم لانه یبغض ابامدین  
 و انا علی بصیرة مننه فرمود ایس نجیب الله و رسوله گفتم نعم فرمود فام ابغضته لبغضه ابامدین لم  
 یغبه لویه الله و رسوله شیخ گوید فثبت الی الله من تلك البغضه و دخلت علیه فی دارة و اعتذرت  
 الیه و قصصت القصة و اهدیت له فی باعالیها و استرضیته و سألته ما کان سبب وقوعك فی  
 این مدین فذکر سببها لاجله فوقعه فغضبته حقیقة لصال کتاب الی الله و رجع حاکمان یقول و سرت  
 بقره رسول الله صلی الله علیه و آله شیخ احمد بن محمد بن ابی فرموده روزی که این فقیر از برای  
 وداع نزد یک شیخ ابوالمظهر رفته این بیت بر خواند

نسیت کل طریق کنت اعرفه الا طریقا یومدی لربکم

بهر شنیدن آن بخار شیخ غالب آمد و بغایت متاثر شد قوی شیخانی در شان مشکلا الجریة رحمة الله تعالی  
 شیخ کمال الدین <sup>فله</sup> گفتی که کرم پسر قاضی عبدالمحسن بصحبت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده و از ایشان  
 اخذ علم کرده و از هر یکی اجازت یافته تا اگر عبدالمعین بن سالم بصری است در علم حدیث وی گفت در مجلس درس  
 شیخ محمد بن سلیمان مفسر سبب وقت ختم ضمن نسائی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حصار مجلس خود را اجازت دادند  
 من نیز مشمول آن اجازت شده ام و صحیحین بر عجمی خوانده و اجازت جمیع ما یصح له روایت از وی حاصل کرده شام  
 ولی الله در لوی گفته در مجلس درس منی در آن ایام که فرمود بخاری میکرد و در سه روز متصل حاضر شدم و اطراف  
 کتب سه و طرفی از موطاؤ سند داری و جز آن از وی شنیدم و اجازت سایر آن کتب جمیع اهل مجلس فقیر نیز

داخل آنجا بود و حدیثی با سببش اسلسل بالا در تفسیر علی شیخ ابراهیم المکرمی در و اول حدیث صحیح بود بعد از آن  
 من زیارة النبی صلی الله علیه و آله

شیخ احمد بن ادریس از مشایخ علمای است ابو طاهر مدنی و غیره شاگرد او شد امامی از کلامه وی در حجاب  
 شریف مسجد نبوی سوره تبت خواند چون نزدیک شد که بر وی بسیار تقاب کرد و گفت کاد الله تقر بین  
 یدی رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر فیها همه ما ذکر فان الله یحاطب سوله بما لیناه و لیس ذلک حلنا  
 شاه ولی الله دهلوی گفته امثال این چیزها اگر چه ناشی از محبت پیغمبر صلوات الله علیه باشد اما از باب تعمق فی الدین اند  
 میزان دبرین چیز با عادات صحابه و تابعین است چرا نگویید که درین سوره منقبت غصیه و فضل کبیرت حضرت پیغمبر  
 را صلوات الله علیه که در دنیا خدا تعالی اعنت کرده است احدی الا عادی آنجا به اسباب سوراوب وی در آنجا  
 است که گوئیم اینچنین محبت از وادی غلو در دین است که ازان نمی آید و هیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند  
 یکسکه حدیث که انظر فی کما اطرت النصارای یحیی بن مزین و راضی بن العین و اید و بر اشعبدان  
 محمد اعبده و در سوله اقتصار میکند

شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرزند ارجمند شیخ عبدالرحیم است در نسب فاروقی و در سلسله محمدی نقشبندی  
 و در حسب علامه یگانده روزگار و در علم حدیث و فقه و استقوال سنده الوقت در نظر نیست شیخ شیوخ هند است  
 خود ترجمه خویش نوشته و بجزر لطیف فی ترجمه العبد الفاضل موسوسش کرده و خلیفه ایشان شاه محمد عاشق  
 بن عبید الله بارهوی سلمتی القبول اجمالی فی ترجمه الولی نوشته سخن در مناقب و فضائل او در اذکر بنی سوره  
 زیرا که بیش ازان است که شمار او در قلم آید و علوم ظاهر و باطن او را اناطه ای که کرد و گوئی در سر زمین هند  
 نظیر او در ذوق عقل و علم و سلوک کسی بر نخاسته بجز در عصر و مجتهدین در بافتن آثار علماء مشایخ آنوقت تا اینک بسیار  
 همه در باب خودی مشمل و مثال اگر نزدیک کسی بسج نباشد مگر مولفات وی در دین او دنیا از برای علم ظاهر و باطن  
 کفایت است وی در ترجمه خود گفته بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که استمسک  
 ایشان است قرار داد خاطر برد و نور غیبی روش فقهائى محدثین افتاد بعد ازان شوق زیارت حرمین شریفین  
 در سر پیدا شد و بکج مشرف گردید و یکسال بجاوردت که سعفند زیارت مدینه منوره و در ایت حدیث از شیخ  
 ابو طاهر مدنی قدس سره و غیره از مشایخ حرمین موفوق گشت و در آن میان بروضه منوره حضرت خیر لبت  
 متوجه شد و قضایا یافت و با متولمان حرمین شریفین از علماء و مشایخ صحبتهای رنگین اتفاق افتاد و خرقه

جاموشیچ ابوطاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشید و بوطن در کف صحت سلامت کشتند  
 غلطی برین ضعیف است که او را خلعت فاتحیه دادند و فتح دوره باز پسین بر دست وی کردند و ارشاد  
 فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام از غیب  
 و سایر آنچه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله از خدای آورده است و تعلیم فرموده بیان نموده و آن فنی است که پیش ازین  
 فقیر مضبوط تر از سخن کسی آنرا ادا نکرده است با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین عرصه شبه باشد گویند  
 قواعد کبری همین که شیخ عزالدین انجلیچ پیدا کرده بعشر عشر این فن فایز نشده و طریق مسلوب که این توان  
 مرضی حق است و درین دوره فایز میشود ویرالهام فرمودند آنرا در دو رساله ضبط کرد و یکی لمعات و دیگری  
 الطاف القدس و عقائد قدما اهل سنت بدلائل و حجج اثبات کرده و آنرا از غرض دفاشاکل تحقیق نیاورد که است  
 و بوجهی مقرر نمود که محض بحث نماید و علم کمالات اربع یعنی ابداع و تخلق و تیسیر و تدلی را با این معنی در علم  
 استعدادات نفوس انسانیه را جمیعاً و کمال و کمال هر کسی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل اند که پیش ازین  
 فقیر کسی گردان نگشته و حکمت عملی که صلاح این دوره در آن است بوسیله تمام افاده نمودند و توفیق تشبیه آن  
 بکتاب و سنت و آثار صحابه دارند و بر تیسر آنچه علم دین است منقول از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه از ایشان است  
 و معرفت و آنچه سنت است و آنچه بر فرقه بدعت کرده است افاده ساختند است

ولو ان لي في كل صفة شعرة  
 لسانا لما استوفيت واجب حده

سنته بلفظ الشریع و فاته او در شش بودیم کتاب محمدت البانغه از ماله الخفا و ترجمه فارسی قرآن مجتبی  
 نیره است بر کمال علم او و وی ازه شایع است که کنی بدلت لی فخر و ثناء و اولاد امجاد او شاه عبدالعزیز  
 مولف تفسیر عزیزی و تحفه اثنا عشریه و شاه رفیع الدین مولف رساله تکمیل بود مع الباطل و شاه عبدالقادر  
 مولف موضح القرآن و مفید احمد اسمعیل بن شیخ عبدالغنی جامع مرطبه تنظیم و تالیف است و تیسرین در ماله الخفا  
 و تقویة الایمان و فرزندان دختر شاه عبدالعزیز محمد اسحق مولف مائیه مسائل و اربعین و محمد یعقوب صاحب  
 مکه معطره هم اسم تعالی هر یکی از ایشان در عهد خود آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بودند و در این علوم و  
 یانغ جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان مضبوط است این مختصر ذکر آنهمه بر نمی تابد

سید احمد بریلوی قدس سره وی از اولاد شاه علم اند ساکن رای بریل بود در اوائل حال غلبت علم  
 وارد دینی شد و در مسجد اکبر آبادی زانوی ادب بخدمت شاه عبدالقادر بن محمد الوقت شاه ولی الله بود

تکرار و پیروی از علم صرف و نحو و ادب که در آن چون شوق علم باطن و قلب تخصصش بر وی غلبه داشت بخدمت  
شاه عبدالعزیز دلبوی حاضر شد و دست بیعت بدست شریف ایشان داد و کمالات باطن کتاب نمود  
سلسله مشایخ ایشان در کتاب انتخاب فی سلاسل اولیاء الله مذکور است بعد چندی در لشکر خواجه امیرخان  
والی ٹونک بسر برد و آخر ترک روزگار گفته راه مجاهد و ریاضت و سلوک پیور و بار دیگر به بل رسید  
مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان انجا از اهل علم و فضل مرید او شدند و در کتاب وی  
از راه دارالاماره کلکتہ سفر حجاز سمینت طرازا کردند جمعیت هفصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین  
شریفین شد هوای جهاد در سینه ایشان افتاد و بهند این معرکه بحسب قواعد شریعہ راست نمی آمد ناچار اول  
مردم را بوعظ و نصیحت بر ترک امور شرکیہ و بدعیہ آوردند و جهانی بزرگ بانند زایشان حق بین و حق گزین گردید  
و بسی اقوال و اعمال شرک در بین دیار بر افتاد ثانیاً عامه اهل اسلام را تخریص نمودند بر جهاد و فضیلت  
آنها بزبان در بیان و تحریر بان آنچه ان در دلهای ایشان راسخ کردند که جوق جوق مردم ترک خانمان گشت  
همراه ایشان بر مفارقت اوطان و اخوان بنیاد دادند میکہ جمعیت بهم رسید ازین دیار بجهت نموده بگذرد  
افغانستان پوستند و قتال و جدال را در دیوار بند که زیر حکومت دولت انگلیسی بود جهاد نمیداد و چون  
در انجا جنگامه حرب و ضرب بر پامند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکه در جنگ قوم بکمه رسید احمد  
یا محمد اسمعیل شربت شهادت پیشیدند و مولوی عبدالحی مردم پیش ازین معرکه در راه کابل با بارند تپ لزه  
فوت شدند و از آن جنگامه بکلی خاموش گشت و آن تصحیح شکست و آن سابق نمادند و اگر چه بعض  
خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و عنایت علی عظیم آبادی درین باب کوششها داشتند اما کار بجایی نرسید  
ولادت محرم سطور بعد از دو سال از معرکه مذکور اتفاق افتاده و وفات شاه عبدالعزیز شیخ سید احمد در  
۱۲۳۹ هجری و وفات پدشاه عبدالعزیز یعنی شاه ولی الله محدث دہلوی در ۱۲۳۸ گشته و وفات پدشاه  
سطور در ۱۲۵۳ بوده و ولادت شان در ۱۲۳۸ و باین حساب عمر ایشان چهل و سه سال میشود این بنده نزد وفات  
ایشان بیخ سال بودم و با بطل سید احمد مردم در علم نظام و دستگاه تمام نداشتی هر چند بعض کتاب را در شرح حسین  
و غیره خوانده بودم و در علم باطن بدرجه کمال و تکمیل رسیده و در هدایت فلق و انانیت بسوی خدا آیتی از آیات  
الکسی ظاهر شده جهانی بزرگ و عالمی بیشتر بوجه قلبی و قلبی او بر تئید ولایت فائز شده و وعظ خلفا و دی  
سرزمین هند را از خشم و خاشاک شرک و برع پاک ساخته و بر شاہراہ اتباع کتاب و سنت آورده که





علی صاجها للصلاة والتقیه باشند و بقلب خود خوانان رفع برحق از بیع منکره نامرضیه شوند سنت و عبت  
 مند یکدیگر اند و وجود یکی مستلزم نفی دیگرست و احوای یکی مستلزم امانت دیگری بود و بدعت احمد گویند یا  
 مستلزم رفع سنتست جمیع سنن مرضی حق اند و سلطان و اضداد آنها مرضیات شیطان امر و نایب حق  
 بواسطه شیوع بدعت بر اکثران گرانست اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر پیغمبر ایشان تنقولست که حضرت  
 مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیای سنت فرماید عالم بدینکه عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا  
 حسن پذیرفته لمحق بدین ساخته باشد از تعجب گوید که این مرد رفع دین مانوده و امانت ملت با کرده حضرت مهدی علیه  
 امر بکشتن آن عالم فرماید و حسن او را سید انکار در ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم  
 دیگر آنکه محدثات را امور مستحبه میدانند و آن بدعتها حسنات می شمارند و تکمیل دین و ملت و تمیم آن نعمت از آن  
 جنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هدا هم الله سواء الصراط لکن ینبذ انک که دین پیش ازین  
 محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته در قضای حق تعالی بوصول پیوسته کما قال سبحانه و تعالی البوهر اکملت  
 لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال ازین محدثات چیستن فی الحقیقت  
 انکار نمودن سنت استی و یا بطلان کتایب عالی جناب حضرت مجدد قدس سره مالا مال است در رد بدعت و انکار  
 تقسیم آن بسوی حسن و سینه و طریقه علییه وی رحمتی است بر ائمه کتاب و سنت و ظاهر و باطن و نیز بر فتن چرخ  
 که مخالف این هر دو اصل محکم باشد و این مکتوبات اصول خطیره است از برای وصول بمنازل معرفت و قبول طالب  
 صادق و ساکب راغب را در هیچ وقتی از اوقات از مطالعه آن بی نیازی حاصل نیست

شیخ عبدالحق دهلوی فقیه حنفی و علامه دین جعفری است اما بدست مشهورست در ترجمه او بر شکوة و جزآن از مولفان  
 نامدومست معروف طریقه قادریه داشت خرقه از شیخ عبدالوهاب ترمذی و شیخ موسی قادری گرفت متصفت بود بحالات  
 ظاهر و باطن و تنگناهایش در فقه بیشتر از مهارت در علوم سنت سنیه است و لهذا جانب اری اهل رای جانب او گرفته  
 معذرا با حمایت سنت صحیح نیز نموده طالب علم را باید که در تصانیف وی خط ماصفا و دع ما کذب پیش نظر دارد  
 و زلات تقلید او را بر محامل نیک فرود آورد و از سواطن در حق چنین بزرگواران خود زور گردانند که ان الحسنات  
 ینهبین السیئات بنده عاجز در دلی بر تربت شریعت او رسیده نمیتواند گفتن که کدام روح و ریحان بر کانش  
 مشاهده نموده رحمة الله تعالی رحمة واسعة وی در ترجمه شکوة زیر حدیث ما احلث قمی بعد الا رفع مثلها  
 من السنة فتمسک بسنة خیر من احلث بل صفة نوشته چون اصحاب بدعت رافع سنت باشد همین قیاس



اقامت سنت قانع بهمت خواهد بود بعد گفته پس چنگ در زدن نیست اگر چه آنکه باشد بهتر است از نو بدید  
 کردن بهمت اگر چه سنه بود زیرا که با تبع سنت پیدا میشود نور و بگر خاری بهمت درمی آید طلست مشلا رعایت  
 آداب خلا و استخبار و به سنت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه ساکن بر رعایت آداب سنت ترقی کن بمقام  
 قرب و برکات و تنزل کند از ان و این مودی میگردد و بر ترک افضل از ان تا بر تبت مساوت قلب که آنرا بدین و طبع  
 و ختم گویند میرسد لغوی باشد من ذک انتی رواه اسحق بن خصیف بن الحارث الثمالی مرفی عا و حق این است  
 که شیخ عبدالحق رحمہ اللہ تعالی در ترجمه عربی بفارسی یکی از افراد این است مثل او درین کار و بار خصوصاً  
 درین روزگار احمدی معلوم نیست و الله بختم بر جنت من دیشک و در شکره متولد شد و در شکره فایات یافت  
 میرزا مظفر جاننجان شیخ جمعی از علماء در و ایشان و اصحاب است در کتب متولد شد عالمگیر بادشاه پیش  
 میرزا جان را گفت که چون پسر جان پدر میباشد نامش جانجان مقرر کردیم شاه محمد نعیم آمد در معمولاتش کتابی  
 نوشته و شاه غلام علی رحم در حالات و مقاماتش مجموعاً فرام آورده و تاضی شمار آمد پانی پی تفسیر خود را که مثل  
 بر بسیاری از احوال اوست منظری تمام کرده اگر چه در ظاهر علوی نسب حنفی مذہب بود اما در اتباع قدم بر شیخ داشت  
 و تقلید و بدعات صوفیه را کان لم یکن میپنداشت و طریقه شاه ولی آمد در ملوی را بجهت کمال متابعت سنت  
 بسیار می ستود وی گفته هر مریضی که طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدی جوید باید که ابلع سنت نبوی را بهتر  
 از جمیع ریاضات و مجاہدات شناسد و بر کاتی که بران مرتب گردد افضل از همه فیوضات دانند و گفته یاز بر آن  
 آن غرض گیرند که دلالت بشریعت نماید نه آنکه مریدان هر چه دانند کنند و هر چه خواهند خورد و پیران سپر اینها گردانند  
 و از عذاب نگاهدارند که این تمنای محض است انجانی اذن کسی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفته پیر است که در  
 متابعت کتاب سنت و آثار ساعت صاعین ترفیب فرماید و وصول مطلوب ابی متابعت محال دانند و تصحیح  
 عقاید مقتضای آرای فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفته الطریق کلها ادب است بی ادب  
 بخدازسد و دست در نماز برابر بسیند می بست و فاتیخ خلف نام بخواند و فرغ سبب میگردد و سفر السعاده بسیار  
 می پسندید و میوجب آن کار میکرد و مسئله وحدت وجود و وحدت شهود را از مسائل عقاید ضروری نمیدانید  
 و میفرمود که در جمیع احوال عمل سنت را باید کرد و از بدعت مما لکن احتراز باید نمود و هم وی گفته هر حدیثی صحیح  
 که از نظر گذرد و مما لکن بر موافقت عمل آن بکوش در نه بر قدر که توانی بران عمل کن اگر چه در تمام عمر یکبار باشد  
 تا از نور آن محروم نمائی و گفته بر میات عرفی از عرس و غیره عقیده نیاورد که در ارتحباب آن شاعت بسیار است

و یکی را از خلفاء خرقه داد و گفت این خرقه که ترا میدهم کمتر از لته زانان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشایخ بکلفت  
بران جاریست که وقت رخصت و اجازت خرقه عنایت میفرمایند و فرمود مدار کار طریقه اکابر استقامتست

### که فوق کرامتست

براهل استقامت فیض نازل میشود مظهر نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگرد و

کشف را درین راه یار نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری نیارد و عین چراغان شریسته  
نماید و مخالفت این خانوادہ موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این برگزیدگان به بیت در سوم نه در جنب  
جمعیت باطن از واق و مواجبه متعارف را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب سنت آثار و اسما ال عرفی را قدری  
و مقداری نه و از اطلاق شریقه آن بود که طعام بازار سیخور دهند و جامه دیگر نمیداشتنند و در خانه عاریت یا کرایه  
زندگانی نمینورند و میگفتند که از برای گذاشتن خانه خویش در بیگانه برارست طعام خانه انبیا نمخوردند و نذر  
و نیاز ایشان نمی پذیرفتند نظام الملک آصف جاهی هزار روپیه نیاز آورد و سماجتاً قبول نکردند

فی نیازی همی داد و گریان واقف اند ما هم از دست رد خود چیز باخشیده ایم

و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بوتره اکسیر را که یکی نذر آورد باز پس او نذر میفرمودند آنچه  
که دنیا داران این وقت با فقر آسری نداشتند در نه ایشان از حال میانه و نه فراغ وقت و ملقب بودند لقب  
سنی تراش و می گفتند که احمق بعد فقیر از سماع غیر سماع تائب سماع سماع را تارک است و عملی که بطور سنت صادر میشد  
آزاد غنیمت میگردند در باره طریقه نقشیندی میفرمودند که من این طریقه را منطبق بر کتاب سنت یافته ام و آنچه مید  
که تا این زمان طریقه عالی چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ است

قدر گل و گل با ده پرستان دانند فی خود نشان و تنگستان انند

از نقش توان ایوی بی نقش شدن این نقش غریب نقش بندان دانند

وی گفته محبتست که مردم از مرگ می ترسند حال آنکه در حدیث صحیح است که روح را بجزر و انقطاع از قالب شرف  
التقاء از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امر است از برای حصول ملاقات با روح طلیبات بنعم محمد  
در ۹۵ شعبی طلیح بر سینه مبارک ز در روز سوم وقت شام شب هم روز عاشورا جان فدای جان بخش کردند  
عاش حمید امانت شهید تاریخ وفاتست در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مرا همین وصیت حاج  
کافی است که تا دم اخیر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا صلعم ندانند و از رسوم درویشان متعارف و اختلاط با دنیا داران در اجتناب و احتراز باشند و از مثل  
 علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم و فقط صحتی قاضی شانه الله فرمود در سیرتاری خبر شهادت حضرت ایشان  
 این آیه از غیب بردن رحمت اولناک مع الذین انعم الله چون حساب کرد تاریخ بود دیوان آنجناب میسر  
 مطبوع و دلماست بسی معارف را در آنجا کسوت عبارت پوشانیده و طائفه از حقائق را در صورت اشارت  
 قبول معنی بخشیده کتاب معمولات و کتاب حالات و مقامات که اول از مولانا نعیم الله و ثانی از مولانا غلام  
 مسمی بعد از دست هر چند و نظایر شملبر ذکر آن عالیجناب است اما در سطرهای فحاشی این هر دو مجموعه نکات سلوک  
 و بیان مساک صوفیه و مسائل طریق این طائفه علی بسیارست معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از وفات  
 حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی کسی تخمین نقش ساده و پرکار بسته باشد دیدن او و نظر کردن در آن  
 نشانی از برکات صحبت شریفه او میدید اگر یکی را شیخی میسر نیاید که از وی استفادہ این فوائد و علوم نماید  
 مطالعه بچوکتیب و سواد برگرفتن آن خضر راه مست و بی تحلف و تکلیف و بی زحمت حرکت عنیف با صدق و  
 صفا و معرفت و وفایر دل طالب اغیب می کشاید اما توفیق این کار بدست پروردگار است نه با اختیار او شما  
 یرهدی الله لنوره من یشاء و من لم یجعل الله له نوراً فانه من نور

شیخ محمد فاخر زمره آبادی ثم الکی رح ترجمه حافظه او در احکام و شمع انجمن و دیگر مؤلفات این بچکاره  
 مرقوم است وی معاصر میرزا منظر جانجان بود و یکدیگر را با هم رابطه محبت قوی شاه غلام علی دهلوی در حالات  
 نظریه او را از کبار علمای حدیث شمرده و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کتب علم حدیث از شیخ محمد حیات سند  
 مدنی شریک او بوده و حضرت میرزا منظر جانجان گفته که بسیاری را از کبر او دین شایده نمودم بعد از یازده  
 سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت دریا فتمه حاصل دی رحمة الله تعالی  
 امام اینه تبعین سوزمین مهندست و شیخ اشیرخ اکابر علماء از جمله تفسیرها دار و سخن منظومش در روح حدیث  
 و ذم رای قور بخش دلمای تاریک است و افکار صحیح او در تالیق قرآن و حدیث بغایت لطیف و باریک  
 خورشید تاریخ و اذات دست و زوال خورشید سال وفات او یعنی ۱۲۷۰ که ظاهرش محدث بود و باطنش  
 صوفی در بر با پور مدفون است و با رحمت رحمن مقرون محرم سطور او را در خواب دید که بر سریری با جامه  
 کفن سفید چنان خوشحال خفته است که گویا عروس در خواب نوشین فته طریقه او از شیخ بدرالدین کمال مریدی  
 و از شاه غلام حیلانی مریدی شیخ بدرالدین و از شیخ اسمعیل صمی مرید شاه غلام حیلانی هنوز جاری است در سر و آزاد

گفته تشریح بدرجه کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطا من شریعت میگماشت بسیار کشاده دست و شکفته  
پیشانی بود فتوح ذخیره نئی ساخت و یگانه و بیگانه را با احسان بیدریغ می نواخت جوهر قلم و ذکار او بس عالی افتاده بود  
در مقامات غامضه کلمه بسعرت هر چه تا متر میرسید جدا میشد شیخ محمد افضل او را در صفر سن مرید ساخت و تربیت  
او حواله شیخ محمد یحیی کرد وی در ظل پدر بزرگوار تربیت یافت و مجاز و مخلص گردید و بعد ارتحال والد ماجد جانشین  
گشت و بمصداق فخر زانماثلت زینب حجاب و ابوبین و فروع آسمان سامی اصلین طیبین است صاحب صفات ضیه  
و مناقب منیا ساس محکم مراجع علیا قیاس منج و ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات بود در  
سنه ۱۲۶۴ از وطن روانه شده بر پایه پیور رسید فکاک تاوان بین فرصت نداد بعد عبور دریای نرید با بیماری سرسام  
او را عارض شد باز در هم نهی بجز روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه بیت الله خدا ساخت و من بیخ من  
بینه منی احی الی الله و رسول خیر انکه الموت فقد قبح اوجه علی الله در حالت مرض و سیت کرد که از شلیخ بر پایه شیخ محمد الطیف  
قدسی در کمال تشریح بودند و بر مقدم مبارک ایشان به عثمای اهل زمان عمل نمی آید و در جزای ایشان دفن سازند موافق و سیت  
بعمل آوردند و احسن تا که چنین صاحب کمان در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران  
گذاشت سپهر دوار اگر عمر با چرخ زنده شکل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند انتهی گویم زان صاحب یوان  
علاوة شاعری مضامین ذم رای و اتیان سنت خلی خوب بسته رحمة الله تعالی تمام شد **فصل اول**  
و عقدا آن از برای التعاطف ترجمه و موقوفه مشلیخ و علما پیشین بود اما بعد از ختم دیده شد که جمعی از متاخرین هم  
بر آن ملحق شده اند که آخر با اول نسبتی دارد و همچنین در فصل ثانی که عقدا آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده  
چرا که از متقدمین خزیده که ازل را با ابدا تعلقی هست و کذا لک دوسه ترجمه در بر و فصل مکرر شده در نشاء تحری  
این رقیبه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبدالوهاب شعرانی و دیگر مولفات مشیخه ربانی میر آید اما کذا  
و کثرت غصص گذاشت که انتخاب بعض سعانی و سبانی از ان کتب بوجود آید تا چار این بیاض را همچنان بر صرا  
تالیف غیر مذهب عمدا گذاشته آمد که این هم فنی است و اهل انصاف و طلبه معارف را با هر سلمان حسن ظن  
در چند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه بیاید و خامه واقعه نگار ماجرای دل اند و گین اینجا بسراید اما آنچه  
در خود ذکر پایان این فصل است در مقام گوئیم تا از رفاقت جلوه آریان این بزم هم محروم نمانیم ولادت این جزو  
محقق با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی ۱۲۴۱ هجری در شهر بانس بریل اتفاق افتاده و نشو و نما  
ظاهری در بلده قنوج که موطن آبا ی کرام است بوده در نسب با امام حسین بن علی شهید کربلا علیهما السلام می پیوندد

و در حسب بایمه حدیث و مشایخ نقشبندیه جسم احد تعالی میرسد معنی حدیث انی تارک فیکم الثقلین لیتصلوا  
 یعدی ما تمسکتم بهما کتاب الله و اهل بیتی او کما قال در اینجا جلوه گریست در اصول عقاید ماضی بر طریقه مسلم  
 و در فروع مذاهنب تمسک باخبار و آثار صحیحین است اساتذ ذمام محمد صبر و علمانه و هر ایام سنت و خیر  
 است گذشته اند و جز اتباع دلیل و طریق تقلید و ترک قال و قیل بحدیث و شیوهی دیگر کار و بار بی نداشته اند  
 و بعد محمد تمسک به سنت بیعت بهرست کسی نداده ام تا نگردد با او واسطه حضرت قرآنم و مرید باری بناسب رسول  
 انس و کمان صلی الله علیه و آله و سلم است

چه سایه در قدم رسد بر فراز تو ام  
 مرید سلسله گیسوی دراز تو ام  
 نگاه تست باز از پیش از دیگران  
 غلام مستقد حسن امتیاز تو ام

از یاد و شعر تا حال عمر مستعار در مطالعات هر علم و فن گذشته و بر و در این لائقه و لا تصحی از مؤلفان صفت  
 و خلف غایب و ابنا عصر حاضر عبور و اطلاع دست بهم داده و از جلوه صندل علیه علی افتخارات اذ احصا بقدر مقدر بهر  
 ربود است

تمتع ز هر گوشه یافتم  
 ز هر خسته خوشه یافتم  
 من کل شیء لذیذ احسنه فکراً  
 و کل الطیفة فی الکوّن یطربنی

و چون الکی کتب علوم تفسیری و حدیثیه را فراوان بمن ارزانی داشته و در نورد این احوال توفیق تالیف رسائل  
 و مسائل بسیارم در علوم کتاب سنت و لغت و ادب و آنچه از آلات و معونات این فنون شریفه است بخشیده  
 در طبع تفسیر فتح البیان خاصه بیست هزار و در طبع نیل الاوطار بیست و پنجاه مبلغ در شمار آمده و در تکالیف  
 طبع دیگر کتب و رسائل تا حال مقدار مصارف منتهی هزار سکه رسیده اگر او سبحانه این خدمت را که غالباً لوجه الکریم  
 یامید نصیح است مودی شده پذیرد از برای نجات آخرت کافی و وافی است انشاء الله تعالی خدا میداند که مقصود  
 درین راست و خیر و نشت و برخواست نه بلند نامی و سمد و ریاست بلکه هدایت خود و ارشاد دیگر اصحاب صدق  
 و صفایچه آنچه اهل زمان را مواد شهرت و نام آوری باشد این کس میرین اهرم بحمد و تعالی نقد گفت است تا قدم  
 از عالم لاهوت بعرصه ناسوت گذشته ام جز علم و مطالعه و بحث کتب کار سهی دیگر با خود نداشته ام سه

شویت الحب کاساً بعد کاس  
 فما نقد الشراب و کار و بیت

هرگز بنوای تحسین اکل و شرب و تنزین مرکب و مسکن و توفیر دولت و تدبیر حکومت و خورسند صحیح است با ناز زبان

در لغ مرایشان نکرده و از اسباب عیش و مسرت دنیا هیچ شی بخودش مراد بستگی در بودگی و شوقی و اشتغالی نکرده  
 دولت دنیا که تنگ کند      با که وفا کرد که بانا کند

نیرو وجود چیزی ازین اجناس منقول نمهندم و نه بر عدم آن در رسند بر دم در اندیشه دریافت مسائل علوم  
 و ذکر و ذکره اگر مسائل منطوق و مفهوم بسر می آید و هر ساعت در نگارش علمی و دانشی و گزارش معرفتی و پیشی روز  
 شب میرساند

یارانار غم تو هر شب      بمخوا به سفر استخوان است

اگر در سفر در دستم و اگر در حضر کتاب در کنارم شب در زمین اندیشه میخواهم و صبح در زمین طلب بر میخیزم  
 آری جیغی که بر من بیرون و قصور عمل بر مقدار علم است در شب ملتزم بر او کعبه ملتزم گشته دعا و زیادت علم کردم کتاب  
 ز مردم را بگرد ب زد فی علم آخر دم در شب اشربه لعطش بوم القیامة در نیت آوردم در نعیم آید که  
 در آن هنگام توفیق زیادت عمل چنانخواستم و ازین نیت چه قسم نفلت در ساختم اکنون اگر توفیق ایزد سے  
 رفیق ارادت سفر ثانی حجاز میشود درین کرات همین عمل مسکنه کنم و حصول رتبه اعلای تقوی در یوزه تمامم و گرد  
 سعصیت از دامن دل و تن بآب دیده بشویم انشاء الله تعالی و بعد کاک ز خداوند عزاسمه که رحمت او غرض  
 سابق است قنای آنرا که محبت خدا و رسول و اصحاب و عمرت قبول و الفت ایزد حدیث و مشایخ سلوک  
 صافی موجب نظر و جالب عفو و عافیت از برای من شود

شنیدم که در روز امید و بیم      بدان را به نیکان بخشد کریم

در حدیث است المؤمن مع من احب و ائمت مع من احبت و قید مساوات در عملی در اینجا مذکور نیست خوردن  
 و آشامیدن و جز اینها که در علوم بکار دیگر پرداختن بر من چندان گران است که بر دیگران اشتغال بعد سنت نمودن  
 چکنم که در بنی آدم زاده ام و در نه تنی خواهم که محتاج آب و نان نبود و جانی خواهم که جز ذکر و فکر جان آفرین و شغل  
 تلاوت کلام خدا و راست حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را پیرامون خاطر نگردد میدانم که یاران عصر  
 این حرف را از من پذیرا نکنند و آنرا عملی پستایش نفس خودم نمایند اما با معرفت راست اندیشه تکذیب کسی  
 زیانی در اصل کار نمیکند و صادق را این سو وطن بتدعه نزد علام الغیوب کاذب نیگرداند اگر تمام دنیا باین زبانی  
 دارند مسرتی در خود نیابم و اگر بر پاره آب و نان تا نعم سازند و بی حوالی دل را فرنگیرد آری فقری که موقع  
 باشد و خلق را از خالق برگرداند و دست کسی که پیش کسی فرزند گردد و خوار او و جل منت که مرا ازین مذلت تاحال

بجا پدیده و در تمام عمر که امروزه پنجاه سال نزدیک است حاجتمند و امستدن و چیزی از کسی خواستن و آشنای  
 آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و در مرآن اوقات بچاه و بیگاه بر باد دادن بفرموده  
 نیار آمد بکار من نه اغنیار نیم ممنون کس مشت خدارا

و ای دارم از رد و قبول همگان آزاد و خاطر می دارم از فکر سود و زیان این دکان نامراد نه دوستی با کسی که  
 دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان عقیقی کند و آنکه کمتر مرادوست دارند و بیشتر  
 دشمنی بکار خرد و بسیاری پذیرند و اندکی رد کنند همیشه عروج بعلایق دنیا و ابتلائی من بسیار است  
 از طرف ولی نعمت است مرا خود درین میان تدبیری نیست هر چه هست از دست و همه نیکوست  
 نقاب عارض گل جوش کرده مارا تو جلوه داری و رو پوش کرده مارا

صورت پرستان که بوی معنی بدایع ایشان ترسیده و ظاہر بیان که شراب باطن در ابلیح ایشان زنجیر است  
 ظاهر و صورت دیگران را حمل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار نشسته و ستیزه را بخود راه دهند و سری بسوی  
 دریافت حقائق امور و دقائق نفس الامر بر نمیدارند و بیگنا مان غفلت طبیعت را بر دوستی فکر بر اندیش  
 خود بتلای هزاران بلا میخوانند گاهی بهمت در دین و گاهی با فقر در دنیا بدنام می کنند و باین میل و جبلت  
 کامیابی خود بر مرادات این سپنجی سرامی اندیشند اما حمایت الهی و برکت رسالت و شگلهایی چون در صد کار  
 خودست و عیون و صون عزوجل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضحل است و بغض دشمنان ایشان  
 معطل و لو لا فضل الله و رحمته علیکم لکنتم من الخاسرین و ان جهادی ایسک علیهم سلطان  
 من چه یاشم که درین طوفان خونریزی و گردباد فتنه انگیزه حفظ خود تو انستم کرد و از مکانه و مصائد شیاطین النفس  
 و اخوان شیاطین بنی آدم تو انستم است باری شک منم حقیقی است که معالک او با بندگان خویش بر وفق ارادت  
 دلطای ایشان است و لطف خفی و محرمت جلی او مرهم زخم دلای پریشان سبحان الله و بجزه کجا بودم و کجا  
 افتادم و کجا نشسته ام که با استادم من بی سب و کینه از غش عاشر بهره کافی دارم و نه از فکرم عا و حصه  
 وافی و نه در مراتب حسد و تعقب و عداوت تدبیر شافی محض بفضل باری شمه این نفس چند را که در دام هوا  
 و هوس گرفتار است قرن هزار عفو و عافیت بسوی آرم و روز خود را منوکل اصلی رحمت و برکت غافلانه

از بازی جهان و جهاتیان بشب میرسانم سه

شایستگی عداوت من نیست بس منفعل ز کینت و ربا

تکراین نعمت بی پایان را اگر هر موی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس این احسان گرانمایه را اگر نه از دل  
همزمان یکدیگر شود اندکی از فراوانش مودی نگردد آنگی مرا از برای کاری که آفریده و در آن مشغول داشته باشم  
عمر هم بران دار و چنانکه محال حفظ حضور و غیبت من فرموده بر همان منوال نگهبان من از آفات دارین باش و  
انده خیر حافظ او هوای دعوای ارحمین است و هشت سال است که خامر دست گرفته ام و پناه و نه کتاب نوشته  
و اکثری از آن مطبوع و نامی این اتماع گردیده و عرب و عجم را تا بلاد دور دست جهانگیر و عالمستان آمده درین  
تولقات برکت روز افزون بخشش این مجامع را که نخبه علوم علماء و اولیای سلف و خلف است تلخیص کرده است  
ذوقبول بر سر گزاران و اگر هیچ نوشته راه دست ندارم همین عمل را که خالصه لذت داری در روی کار آوردم

سزای هزار مغفرت در ضوان خود می شناسم

کرمان را نظیر زشتی ز همان نمیداشد

سبز از باغ بیرون سبزه بیگانه مارا

درین دور صد سیزدهم از هجرت طرفه جریات در پیش است و غریب آفات و استغیر بر بیگانه و خویش یکسو  
تقلید بن رجال در صد خزانی احوال این اتماع اند و طرف دیگر بستند در فکر از الی الاعراض اهل سنت بجانب آخر  
فساق دنیا طلب هر بار با باب صلاح میکنند و جانب دیگر ملوک بر ملوک پیشه شتی بینمایند یکی را اگر رسوم کردند دیگر  
را بفسون کشتند آن دیگر را در هیچ انداخته اند و آن آخر را در کشاکش هیچ در هیچ سه

سلیم از دست بیداد کونام

بکشت ماگز از شکر افتاد

دنیا از جور و ستم پر گشته و نصفت و عدل از طبع گمناج سخت بر بسته و در هیچ آسایش کفایم از دفتر جهان غایسته و هوای بر و هم هر یکی را بر  
کینه و عداوت دیگری برداشته و اقامت بر شعائر اسلام سخت ترازمیر انگار گردیده و در سجن سکوت و شکلیالی هم صورت نجات نوزاد گشته

صبر است و واهی دل بیمار تو واقف

افسوس گم داری و بسیار ضرورت

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی از کجا بدست می توان آورد که قدر راستی و انان  
و مقدار دینداری شناسد نه در علم برکتی مانده و نه در عمل اخلاصی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک انصاف  
و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانی گونی بگمناج به نام سیرت و عوش سر رت گس طینت گشته اند اکا  
الشاذ و الفقاد من قبائل شنی و بلاد کاهیه بی حال و حتی مبر اگر جویند جز جانی که انجان خون و مال مسلم شیر دار  
باشد میسر نمی آید و ما سن اگر خواهند جز مکانی که انجان تکفیر و تفضیل و تبذیر شنی متبع نمایند دست بهم نمید در ظلم انصاف  
فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس کدام ماه بست که فلک نادره کار کاری نادر بر روی کار نمی آرد و کلام



مانست که هیچ دو ارگوشن گوگون بر دنگار نرسید

غم چه استاده تو بر دریا اندر آیار ما برادر ما

سورتم حال زمانه چنان میخواهد که آسمان بترقد و زمین بشکافد و صور را بدیند و مستارگان را بریزند درین شورش بهر  
دویش اهل عصر هر که جان بعافیت و ایمان بسلاست تالپ گور بردر ستم جهان و سام نریمان زمانست آرا  
که تجربه فقر و آسودگی هر دو نواز شما کرده و گلگشت خزان و بهار روزگار غیر تماروزی ساخته معلوم شد که  
فقر و سکوت درین زمانه که لاهیجی فیه و کلامی است صفت اوست هزار درجه بر آسودگی و اختیار عمل می چرب  
و قلت همیشگی و گریز آیار و اختیار صدمه تنه بر احتیاط من و تومی بالدا اما توقع دنیا باین کار از ابناء روزگار  
کجا و وجود این چنین عزیزان کدام جاست

دوستانی که اندرین عهد اند مالهم ذممة ولا اهل  
همه در خون یکدگر شده اند شرافتو ایامه حیل

نگونی که تراجم حال و نامهای مقال تو هم پر از شکوه غریت اسلام و او سناع انام باشد این چه صنایع است رسالت  
و مسائل تو جمله ملو از حکایت های مظلوم زید و عمرو این کدام بخار بود زیرا که تا از شکم مادر بکنار پر شتافته ام  
هیچ وقتی دست بر مراد دل نیافته

زخمه بر تازم پریشان میرود کین نوانای پریشان میزنم

در حالت فقر و تمیدیستی غم نام بود و اکنون که حالت آسودگی و فراغت است غم همان احمد بعد علی کل حال است  
یک نیمه عمر در بطالت بگذشت یک نیمه تشویش و خجالت بگذشت  
عمری که از ودل جاست آزد بگرچه حیلست و چه حالت بگذشت

آدمی زادر هیچ مصیبتی بالاتر از سه بیگام نیست روزی که بتولد شد و روزیکه بمیرد و روزیکه از گور بر خیزد  
تا پیدا شد نخست غم کتب نشین پس صدمه معیشت بگذرد پیش آمد و نمیداند که عمر با فلاس و دریا بگذرد یا بدو  
و اخلاص و تازه دست و اسیر این خاکدان گنده هزار دشمن در پی است و تا بمیرد احوال بر رخ و احوال محشر  
در صد روی باز چون بر خیزد حساب و کتاب اعمال این خانه خراب و تباب و سنگی و معامله هر عالم ازین هر سه  
حوال بر وفق قضا و قدر علیم خیر بچاره انسان چه کند مگر آنکه رحمت عامه الهی دستگیر وی شود و مضمون صیوئی  
در حق بندگان عاصی خائف راجی خود جلوه اظهار دهد و سلام صلی یوم ولادت و یوم اموات و یوم بعثت جیب

الکون بنظاره در گونی حالات خلق و وادید آفات گیتی دل از همه آرزو با خالی است و بقیلا نفاس حیات استعمار  
در کشاکش غم و غصه از خوف و در هشت ملی سه

بدنهای حیات دوروزی نبود بیش  
یک روز صرف بستن دل شد این و آن  
گویم کلیم با تو که آنهم چنان گذشت  
روزی در گریختن دل ز جهان گذشت

چون بحکم ما بعد مافات و ما اقرب صالات در سیاق امر ناگزیریم و در هنگام رحیل ازین خاکدان فنا نشان معلوم  
نداریم و بارگران گناهان بشمار پشت طاقت را ختم کرده و انواع عداوات دنیا داران و دین گذاران خاطر را  
بسته آورده چاره کار جز آن نیست که غم و غصه خود را که تعلق بدین دنیا دارد در خداوند حقیقی عرض کنیم و بنابر  
زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب و گل توبه نماییم و از موفق حل مجدد در یوزه توفیق خیریت دارین سعادت  
نشاتین سازیم و بزبان حال و جهان قال بتابعات استطاب حضرت رب الارباب پر دانه ایم و بادای بندگانه  
و ندای نیازمندان سرشته عرض حال بکشایم و گوئیم

ای که می بخشنده عطا و ای که می پوشنده عطا ای خالق خلق را را بهما آئی قادر خدای را اسرار جان ما را صفای توحید  
و چشم ما را صفای سنت بخش تو ما را آن ده که آن به این بنده چه دانند که چه می باید خواست داننده تویی هر چه در آن  
آن ده آنچه پیغمبران و درستان تو از تو خواسته اند و در آن خیریت دارین چند بسته اند آن همه برین بی برگ  
ارزان دار و تیرگی گناه و آلودگی بدست ازل و متن منبش بسته بردار عذر پانی ما بپذیر و ما بر عیبها  
ناگیر تر سازیم از بدی خود ما را بیا مریز بخودی خود بنیاد توحید ما تراب کن تلغ امید بانی آب کن میتو جانی شادی  
نیست و جز از تو روی آزادی ندانی ده که در کار تو جان بازمی جانی بخش که کار آبخان سازیم تقصیری اطف کن  
که در آرزو ما باز نشود قناعتی مرحمت فرما که کنج شک حرص با ما نگردد دست مرا بگیر که دست آویز ندایم تو پیش  
من بپذیر که پای گریز نیایم گو که چه آورده که دروا شویم می پرس که چه کرده که سوا شویم آخری ده که از اولی  
بیزار گویم توفیقی در کار کن که در دین استوار گردیم آری ب تو ایستاد که دیگران نسازند و تو بنواز که غلان بهما  
نوازند قلبی ده که طاعت افزون کند طاعتی بخش که به پشت بر همون کند علی ده که در و آتش هوا نبود عمل ده که  
در و آب را نبود دیده که است فرما که جز بوبیت تو نه بیند جانی بخش که جز بوبیت تو نگرند نفسی ده  
که حلقه بندگیت در گوش کش لبی ده که نه هر صکت تو فوش کند یافت تو آرزوی ما ست در یافت تو نیازوی  
ماست امروز سعیت کردیم دوست تو محمد رسول الله صلعم غلمین و دشمن تو ابلیس شاد دست فردا اگر حقوبت گنی

باز دوست تو حزمین و عدو تو سرور گرد و پیش در دشمنی دشمن مرده و روانه در در اول دوست من گفتمی که  
کنن و بران در شستی و فرمودی که کنن و بران گنداشتی غلطی که خودش از افغانی گنوسار کنن و چون در آخر عینو  
خواهی کرد در اولی شهر سار کنن آمرزیدن مطیعان چه کارست و اگر می که همه را برسد چه مقدار است این بنده  
سخت گناه کجاست و صفت تو در ازل و ابد عفا رست **ربا س**

من بنده حاسیم رضائی تو کجاست      تار یک دلم نور و صفائی تو کجاست  
مار تو بهشت گری طاعت شنش      آن بیج بود و لطف و عطاء تو کجاست

یار بجمال تراست باقی همه یشتند عاصیان امیدوار و زاهدان مزدور یشتند اگر و سباده بدوزخ فرستی  
و دعوی داریم و اگر بهشت بزی بی و یار تو خریداریم خداوند ابو جهل از کعبه آمد و ابراهیم از تخته کانه  
بعنائیت است باقی بهانه گرفتیم که نور در طاعت است اما اگر راست پسند کار بعنائیت است بر تو خود آگاهیم  
و بر بیچارگی خود گواه خواست خواست تست من چه خواهم و جز در تو در گاهی نیست که انجا پناهم آید چراغ  
افزودنده را کمش و این دل سوخته را سوز و این پرده روخته را در تو این بنده آموخته را مرغان آموخته خود  
مندان چون توانستم نه استم و چون دانستم توانستم بجز است آن نامی که توانی و بطویل آن صفاتی که آنچه آن  
بنده با و هر من که می توانی **ربا س**

یارب ز تو آنچه من گدای خواهم      افزون نه هزار بادشای خواهم  
هر کس ز در تو سببته یخواهم      من آره ام که تو ترا می خواهم

کار بدل آگاه است نه بر ستار و کلاه یارب همه از تو رسیده و من از خود چه از تو همه نیک آید و از من همه بد  
تو نه غلامی که گویم ز نهار تو نه مرا حق که گویم بیار این میگویم که چون در اولی بد شستی با خرف و گندار گناه و جنب  
گرم تو ز بون است زیرا که گزست قدیم و گناه من اکنون است اگر حاضر می با گلی تو اگر غافلده هزار سخن برانگی گفتمی که میم  
امید بران تمام است چون کردی در میان منست بر سیدی حرام است تیری که در وجودی نیست سنجی به از و دستی که  
در وجودی نیست کنجی به از و چون بید سبب زمر که مبارک افرو و هیچ نیز بر آنی فریاد از کیسته طاعت عادت و حکمت  
تجربتی و حقیقت عاریتی آفتی این چاشنی که بگام شوق زادی تمام کن و این برق که در جان بتا بیدی بدم کن

اللهم اتا به و غفر له

ان خیرتم الله بغضرائه      فکل ما لا قیته سهل

## فصل در ذکر بعضی از مشایخ ممتازین حرمه اعلیٰ محمد مصطفیٰ

محقق و متفکر است که موثرترین حالات بلکه افضل ترین مقالات مناصبت اهل کمال و مجاست مقربان آستانه ذوالجلال است زیرا که بشا هده استقامت احوال ایشان و معانیه صحت اقوال در رویشان سلک اهمیت دست است که تحمل اعبای عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم این طریق و خادم این فریق است آسان شود بلکه بواسطه جمال کمال ایشان گوشت و به نوری در دل می افتد که ظلمت ریب و ارباب را که علت بعد و حجاب معرفت است زایل میگردد همه القوم کلا شیخ تجلی هم و اگر فرضاً این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضه افوار ندارد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائده مخازات رونماید لکن بقیاس استمدال بر وجود دولت و کمال که مخصوص ارباب حال باشد از گردیدن باین طریق که قسمی از ولایت است محروم نماند

امو که از کشمکش قالی و معتال	نیستت حالت ارباب کمال
هیچ نایافته در خود اثر سے	نشئیده نه کسان جز خبر سے
قابل کار نه معذور سے	یا خود از کوشش آن پس دور سے
باشش کین را بگذاری دگر ست	هر کسے قابل کاری دگر ست
لیکن اندر سپه بجای مر و	از جہان منکر این کار مر و
بنگر این حالت در رویشان را	کوشش و سوز و غم ایشان را
که درین ره چه طلبها دارند	در طلبها چه تعبها دارند
ترین طلب گر نشد یافته اند	این همه بهر چه بشتافته اند
در طلبها چه جانبازی صیبت	مال و اسباب فدا سازی صیبت
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست	عقل کو در کجاست تو کجاست
باری از نیست ترا وجدانی	بعقد باش و بیار ایامی

و بعد از حرمان دولت صحبت کاملان و مشایخ به جمال عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در جهت فزونی و عظمت بندگی همان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این خود نوعی از صحبت است که جمال وقت در وی از اخبار کردورت بشری و حجاب صورت عنصری صفاست و صفای حسن عقیدت از مشایخ و عادیات و اطلاع بر زلاله شتره و معر

ولمذا جمعی از اخلاف قرن بعد قرن حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان میکرده اند و در دفتر  
گراتایه و صحافت بلندیایه فراهم آورده زبوری دیگر بر حال آن میافزوده اند

ذات من نقش خیال خوش است      من مگر خود صفت ذات تو ام  
نقش اندیشه من جلد زنت      گوئی الفاظ عبارت تو ام

و برای تسلیه فواد و تشبیه مراد و اتعاظ و اعتبار آرزو دیگر فواید و منافع بسیار است یکی آنکه وجود اولیاد و تمتعت  
شامل و نعمتی است بهر جوینده و اصل پسند که مناقب و احوال ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیة کبری است  
لازم باشد و اعتقاد و محبت این صفا کیشان صدق اندیشان واجب و متمم و آنگاه اینها قدر است محکم است  
دیگر آنکه ذکر این محبوبان آله و حجابان بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربت است زیرا که بهر محبوب  
ذکر محب خود خوش آید و دوست را در صف دوست محبوب نماید قرآن کریم را بسین که مملو از ذکر انبیاست  
و شجون لقصص اولیاد و اصفیاء برد و ستان هر جا آفرین است در دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این دعاست  
که بهر حال در جمیع محال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصل است و با وجودش جزای جزیل که عبارت است از قرب  
رب جلیل است علاوه بر آن و اصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات ماضی و حال و انصاحت اوقات بنکر احوال  
او اخرو اول بالوون عادت و مانوس طبیعت هر کس و ناگسست باشد تعالی بنکر احوال این محال که شمر سعادت  
میدر و نتیج رشادت مال است در همه حال بهتر باشد تا قضای تقضای جلیت و عادت نفس نوعی از طاعت است آیات  
باشد دیگر لا بد میان ذکر و مذکور علاقه مناسبتی در رابطه محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس در حکایات و حدیث  
بجست آنکه مشعر از مناسبت باطن و مغزیه محبت اندرون است ذکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بر تخیل  
و طلیه فلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاط استماع نماید با ضرورت در یاد که چندین کس که بعد از معنی قرون  
و آرد و و تادی دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن جز حسن عمل و کردار نیک و گفتار  
راست نیست پس دانند که حیات ابدی و سعادت سرمدی در حسن عمل است و شاید که تصور این معنی منجر و باعث سبب  
خیرات و عمل صالحات و تحصیل میراث گردد

جانا لیم از ذکر تو خاموشن سباد      یاد تو ز خاطر من فراموشن سباد

هر جا ز شهاب حد سینه گزند      ذرات وجود من بجز گردش سباد

دیگر تواند که ذکر خیر این طائفه علیه سبب ترویج از ذلح مقدسه اندیشان گردد و همچنانکه وی ایشان را در سخنان

بخیر ذکر میکنند ایشان نیز ایند نامن اسم بحکم تخلق باخلق آلی اور اور انجمن به نیکی یاد نمایند ربنا اغفر لنا و  
 لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم و دیگر آنکه  
 چون وی نشر مناقب و ذکر محامد گزشتگان میکنند بقاضای کمال بین ندان امیدوار باید بود که بعد از وی  
 باوی نیز همین سعادت کند

چون بخیر کنم یاد رفتگان دارم . امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند  
 چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید . کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الاخرین بعلاوة این امور و خلاص  
 این معنی مرا بوس آن شد که بذکر حال و حال چندی از اهل کمال بر طریقه اختصار و شیوه اعتبار از اخبار الاخیار  
 و جز آن باکم و بیش بسیار درین فصل زبان کشایم و از حکایت و حکایت روزگار بر در تو به دست غفار آیم و تقسیم  
 و تاخیر را در ذکر و قید و مواید و وفیات را در بیان ملاحظه کنیم که مراد در یافتن حالات و معارف ایشان است و مجرد  
 سال ولادت و وفات و سعادت و کثرت همته این و در مقتضی است غالب بدان جمع میتوان کرد و علی کل حال  
 امید آنست که اگر فقیری محرومی وقت خود را باین کتاب خوش کند جایی آن دارد و اگر سالکی خداجوی مظلومی باشد  
 ازین فصل در باب جوید روستی بجزان نیارد و بقبول خداوندی طبع عظمه مقبول گردد و بوصول مقصود

ولی بوصول شعور ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبد القادر اعظمی الحسینی اجماعی از اسفا و عبد الله محض بن حسن شمشی بن حسن  
 سبط است رضی الله عنهم در ششده متولد شد گیان وطن اوست سی و سه سال تصدیق و تدریس کرد و فتوی داد  
 چهل سال سخن بی مردم در ارشاد فرمود و در سال بیست و در ششده از دنیا رفت عالم قرآن و حدیث بود و جمیع  
 علوم با اصول و فروع و تفرعها و فروعها و فروعها تا آنکه گویند گفت فاق الكل فی الكل و صادر مرجع التبعیح  
 فی التبعیح بود و در طلب ناموس و عام قبول عظیم عظمت تمام یافت وی گفته قد می هنر حاصل رقیه کل ولی الله  
 و این سخن از وی اگر نبیحت رسد خدا تا آنکه مراد وی بدان چیست یا از زوادی سگرت که اهل حال او پیش آید  
 روزی در تفسیر آیتی یازده وجه ذکر کرد تا اینجا علم شمار بزم همراه بود بعد در بیان دیگر و جود شریع نمود و بر  
 چهل وجه تمام فرمود و گفت گذشتیم قالی زبان آدمیم بحال لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمات و غیر  
 و انظر ان ورد لهما حادان انما و ان انما انما حویبه اوست که یکی موگند که در طلاق زن اگر خدا استعالی را چنان عبادت

نمکند که در آن فردی از افسان در هیچ مکان انبازا و در آن عبادت نبود که از عبادت او انما پس بعد از آنکه  
 علماء عراقین در جواب ازین مسئله در مانند وی بجز در نظر در آن مسئله فرمودند و بخیل به المطاف و بخیل  
 و بخیل بینه طریق وی حکیم کتاب و سنت بود در هر خطره و بخله و وار و و حال و ثبوت من بعد در حله  
 احوال و حفظ احکام شریعت با مشاوه اسرار حقیقت و آنچه از خوارق ذکر امانت و عجایب غرائب از وی در  
 نقل کرده اند شاید بسیاری از آن منی بر خیال محبان است همچو تجلی نبوی از برای ترمیت و تائید و محبت وی  
 و حضور ارواح جمله انبیاء و اولیاء و گفتن وی گفت یا اسرئیل و اسمع کلام المهدی بنمض و نحو آن که این  
 احوال نزد اهل بصیرت و اصحاب شریعت در خورد پذیرائی و ثبوت نیست و لیس الخیر کالعیان آری اینقدر  
 ضرورت که کمال مشایخ او را ستوده اند و از وی کرامات و حالات سنیه بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین  
 سهروردی گفته کان سلطان الشریق صلی اللہ تعالی علیہ و آله و سلم و ما فعلت حد التواتر و معلوم است که کرامات  
 کرامت اولیاء کار سلطان نیست اما این کرامات آن ولی را تا آنکه درجه نیرسانند که عبودیت و عبودیت خود را در هر حال  
 تصرف و تصرف او باشد حیاً و میتاً و نعوذ بالله من جمیع مما که الله می بینم که احوال نویسان وی در ذکر حالات شریف  
 چندان مبالغه کرده اند و جاده اغراق پیورده که از مرتبه بندگان بخدائی رسانیده اند و از درجه غلامی با وجع خواجگی برده  
 و این آفت از اهل علم ظاهر شده است با بوعام کالانعام چه رسد و ازین جنس است ضامن شدن وی رحم تار و تکیست  
 بعفرت از برای جمیع مزین و منتسیان خود که در بیخ نیست بر آنکه این ضمان رسوا انس و جان از برای امتیان و عاصیان  
 اسلامیان نکرده و مگنا ترا به شیت خدا گذاشته و بحق سبحانه و تعالی سپرده پس آنچه از شیخ آمد از رسول بهم نیامد  
 و ما قبله هذا المنقول و اسوه فی العقول الاصح ثبت قلوبنا علی دینک و لا تزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا  
 ترجمه شریفه او که تعلق دارد به مراتب علم در تالیف مکتب نوشته ایم و همچنین ترجمه هم مشربان او همچو ابن عربی و ابن فارض  
 و ابن عیین و امثال ایشان در آنجا ذکر نموده ان شئت زیاده الاطلاع تا جمع الیه و ادرك ما  
 اشتناه من تراجم المحدثین هناك و حواله علیه

خواججه بزرگ سید معین الدین بن سید غیاث الدین الحسنی الحسینی الشجری امام سلسله چشتیه و سر حلقه مشایخ  
 این طریقه علیست اگر چه مرید خواججه عثمان هر و نی مرید حاجی شریف زندنی است اما بعد از آنکه از بدیهه بیغداد آمد  
 شیخ عبدالقادر جیلانی را ملازمت نمود و پنج ماه و هفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرده و بحکم الدین کبری زاد در  
 خوارزم دید و خواججه یوسف همدانی را در همدان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسن نجاشی را در لاهور

دیدار از آنجا بدلی آمد بعد از آن در سنه ۵۲۳ با حیر رفته اقامت نمود و خواجه قطب الدین بخدمت او رسیده بسؤال  
 و رخصت خواجه عثمان هر وی بود وی اول کسی است از اولیاء الله که در اقلیم هند سلسله ولایت برپا کرد و انوار  
 شریعت و طریقت نشر ساخت و لاریب بزرگان چشت و غیره شریعت را حق است قدیم بوقیه ولایت هند سلطان  
 محمود غزنوی دست تو سل بدامن حضرت چشتیه زد و سهم قسیه ایشان که بغزاه هند بست و در غزاهای هوستا  
 خواجه چشتی بذات مبارک خود با سلطان توجه مند گردید و این سبب زمین را بقدم و مہمنت از دم شرف اندوز  
 جاوید ساخت خواجه از جانب غزنین با حیرت شریف ارزانی فرمود و بار اقامت در مقام کشاد و بعبادت مشغول  
 شد و این آمدن در زمان پتورارای هندوستان بود پتورارای بعد قبول سفارش مسلمانان رنجانید گفت  
 این مرد در دنیا آمده است و نعمنا از غیب میگوید خواجه بر آشفست و بر زبان مبارک آورد که او را زنده گرفتیم و در اویم  
 همدان ایام شکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اسیر گشته کشته شد و از آن تاریخ باز درین  
 دیار اساس اسلام استحکام یافت و پنج و بنیاد کفر و فساد بر افتاد و لهذا حضرت خواجه را مجدد مائتہ سابقه گویند  
 و با جمله وجود اولیاء است در هر اقلیم بر وفق فتح بلاد و جلوه افروزی شعائر اسلام است و پیدا است که از ابتداء  
 طلوع آفتاب جہانتاب اسلام درین آفاق هیچ عصر خالی از وجود اولیاء است و اصغیاء ملت نباشد احوال این  
 و انکہ علیہ از مبادی مائتہ سابقه مضبوط است و آثار کار با تقدیم بوجه شستی در نقاب خفایا نغز و صفیانی علی الانشا  
 حین من اللہ لحر لیکن شینا مدی کی دیاسم سانده کر حال بعضی در لباس قال بر سبیل ندرت یافت میشود مثل ابوحنض  
 یحیی بن صبیح السعدی البصری که از اتباع تابعین و ثقات محدثین است صدوق بود و عابد و مجاهد و اول کسی که در  
 اسلام تصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطاء شنید و از وی سفیان ثوری و وکیع و ابن مہدی  
 روایت کرده اند صاحب معنی گوید مات بارض السنه ستین و مائتہ و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الجوزی  
 المتوفی سنه خمس و ستین و اربعمائتہ و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد شیخ سعد الدین جموی که هر دو بزرگوار در راه  
 آسوده اند و شاه یوسف کردیزی که در سنه خمس و شصت از کردیز کابل ملتان آمده طرح اقامت رنجت اول  
 اولیاء هند چنانکه گذشت خواجه معین الدین چشتی اجمیری است قدس سره و وی رج در سنه از دنیا رفت  
 از کلمات قدسی سمات اوست که دل عاشق آتش زده محبت است هر چه در و فرود آید آنرا پاک بسوزد و ناچیز  
 گرداند و ہم وی گفته از جویمای آب روان آوازی میشوند چگونه آوازی بر آید همین که بدینا رسید ساکت  
 گشت از شیخ خود خواجه عثمان نقل فرموده که در هر کس که این نہ خصلت باشد تحقیق بدان که حق تعالی را



دوست است سخاوت چون دریا شفقت چون آفتاب تواضع چون زمین و فرمود صحبت زکات بر آنکار  
 نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد و گفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و بترسی که ناپاید دوست بر آن دوست  
 گناه شمارا چندان ضربه دارد که بجز مستی و خوارداشتن برادر مسلمان و فرمود عبادت اهل معرفت با انفاست  
 و فرمود علامت شناخت حق تعالی که غلبت است از خلق و خاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت  
 آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیزترین چیز با در جهان آنست که در پیشانی  
 یاد رویشان بشینند مسکین جالس مسکین مع ما للغریب سوی الغریب ایس و بدترین چیز با آنکه  
 در رویشان از در رویشان جدا گردند بدانکه این از علل خالی نباشد فرمود ستون حقیقت کسی است که هیچ و نعمت  
 از خلق برگیرد نه از کسی شکایت و نه با کسی حکایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که سواس از خاطر بسته باشد  
 فرمود خدا کجا و بنده کجا علم خدای راست و معرفت بنده را فرمود مردم از منظر نگاه قرب نزدیک نشوند بگرفرمان  
 برداری در نماز زیرا که معراج سومن همین نماز است

خواجہ قطب الدین نجفی کاکلی اوشی قدس سرہ خلیفہ بزرگ خواجہ معین الدین چشتی است از اکابر اولیاء  
 واجلہ اصفیاء است بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت شیخ محمد نور بخش  
 در سلسلہ الذہب گفته کہ فی احوال الباطن شان کبیرین المکاشفین در راسل العارفین گفته سخن حکایت  
 ملک الموت بود فرمود کہ دنیایی مرگ بجز نیرزد گفتند چه گفت از آنکہ الموت جسر و وصل العجیب الی العجیب  
 نزد خلافت خواجہ اورا فرمود چهار چیز گوهر نفس است اول درویشی کہ تو نگری نماید دوم گرسنگی کہ سیری نماید سوم  
 اندوگین کہ شادی نماید چهارم با کسیکہ دشمنی بود دوستی نماید وی ہم درویشی آمد و ساکن شد قوالی بیت شیخ احمد جام  
 بر خواند خواجہ را آن بیت در گرفت چار شبانه روز در تجرید بود و بران بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت کرد  
 میر حسن دلبوی در غزلیکہ درین زمین گفته است اشارت باین قصہ کرده

جان برین یک بیت دادستان بزرگ  
 آری این گوی زکات دیگر است  
 کف بکمان نخب بر تسلیم را  
 ہر زمان از غیب جاسے دیگر است

و این واقعہ در سنہ ۷۲۰ در دارہ در سناقب الاولیاء اوش موضع است از فرغانہ و کاکلی از ان گویند کہ نام کاکلی خجندی  
 از و بر آید بہت سال در خدمت پیرانہ بعدہ سیاحی کرد چون بیجا رسید شیخ شہاب الدین سہروردی را دید  
 و در ملتان شیخ بہار الدین ذکر یار اورا یافت شخصی بخدمت او آمد بہ نیت آنکہ دنیا متوجہ او شود فرمود بر دوستان